

توانا کام خود گیرد ز حورال

دلی می خواهم از سنگ
که با رنوار دران کنم صید
نمی خواهم دل ابریشمی را
نمی خواهم جهانی بی غم را
نمی خواهم کردل با ساره لوحی
بخندد یا بگیرد کودمان
چو بیند که هم رب بآبی بگوید
چراغ است این که ما نورده
دراز بود حر و غم نمی شود ~~و~~

دلی می خواهم آگاه
دلی معذور و آزاد
که گیرد زیر پرکت جهان را
دلی که این صفت را کند درک
توانا کام خود گیرد ز حورال
زمان نابود سازد ناتوان را

x x x

۱۹۷۷